

کتابخانه
مجلس شورای ملی

شماره ۱۰۵۲۹

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: جهان است

مؤلف: محمد باقر بن محمد حسن طبرستان

موضوع:

۱۸۹۳

تاریخ تصدیق



شماره ثبت کتاب

۸۶۹۷۸

خطی - فهرست شده

۶۵۹۳

کتاب محمد حسن طبرستان
۱۸۹۳

بازدید شد
۱۳۸۲

تاریخ سی ساله
۱۴ - ۲۷

۷
 کتاب محمد بن طیب
 ۶

بازدید شد
 ۱۳۸۲

۱۵۴۹
 کتابخانه مجلس شورای ملی
 کتاب: محمد بن طیب
 مؤلف: محمد بن محمد بن طیب
 موضوع: تاریخ
 شماره ثبت: ۶۵۹۲
 ۶۷

خطی «فهرست شده»
 ۶۵۹۲

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21

[illegible]

انصاف را انچه بود بر آن سر فته که مختصر در مصلحت تمام است
 و باین مصلحت آن نوشته نظر داشته که آن با بهر کس که
 نظر بسلطان و آن و شهنشاه است مختص حق آن است و بر آن
 حق را بر آن مصلحت بقدر و باین که بگویند حق جسم فته است
 و بر آن سر فته خود شهنشاه را در مصلحت و در مصلحت تمام است
 و بر آن سر فته عالم مدد که نور این عالم است بر نور این شهنشاه
 و بر آن سر فته که از این شهنشاه حق نظر او درگاه که حقش
 مرجع حق این عالم و حجاب عالم و بر آن سر فته
 سلطان او را بر آن سر فته بر آن او نهاده و این را حجاب
 بر آن سر فته و بر آن سر فته که بر آن سر فته
 شجره و لایق حد و حد حق مدد است سلطان او را بر آن سر فته
 در درگاه که بر آن سر فته که بر آن سر فته
 شهنشاه که بر آن سر فته که بر آن سر فته
 سر فته را بر آن سر فته که بر آن سر فته
 هر سر فته که بر آن سر فته که بر آن سر فته
 بر آن سر فته که بر آن سر فته که بر آن سر فته

خالد

خالد رفیع البیع البیع حاکم بر کان التیمم
 بحکمته الرضویه الرضویه الرضویه باطل الامم و کان
 ناصر العدل و لایق الحاکم التیمم التیمم التیمم
 ابو المظفر ابو المظفر التیمم التیمم التیمم
 بهادر الحاکم التیمم التیمم التیمم
 و کرم و کار کرم التیمم التیمم التیمم
 که در دار حاکم التیمم التیمم التیمم
 غرر که در حاکم التیمم التیمم التیمم
 هدیه لایق و بیخ و مصلحت فایده التیمم
 و نایب التیمم التیمم التیمم
 التیمم و الا التیمم التیمم التیمم
 کلمه کلمه التیمم التیمم التیمم
 تویم و زده التیمم التیمم التیمم
 التیمم التیمم التیمم التیمم
 شه مقدم در تعریف التیمم التیمم التیمم
 همه در مصلحت و این مختصر چند فصل اول

و این قسم را هر خط می کند بجز آنکه از بعضی از خط
پیدا می شود یا از جزئی و غایت خط بهم رسد بجز بعضی
عده اند که آن را الله و جانشینان بهین به جنت و غیر این
من و جمع تنها که مردم را می خردند از تمام شهر خردند
بجز آنکه عیسوی که در آن وقت و در هر که می بود است و خط
که هر خط است و بعضی از آن که خط است بر طریقت دارد و
نظر هر دو در دو سقوف و فرشتگان است و در طریقت که در آن
جام و از آن در حدود و نقاط و بجز که بر آن است در
نظر هر دو است پس هر یک از این فرشتگان و ملائکه است
که هرگاه حرارت را بر طریقت از همه بر آن بر طریقت
و اگر از یک طرف می خرد که از هر دو آن فرشتگان بر طریقت
بر طرف بخندند و فرشتگان آن بجز هر یک از آن که می خردند
آنکه که بر آن با خط دارد و که در آن فرشتگان را
و صف و فرشتگان است که هرگاه که می خردند که می خردند
آنچه را که از آب و هوا و این قسم از آن در هر یک از
بجز آنکه عیسوی که در آن وقت و در هر که می بود است و خط

نحو

نحو می بیند و می خردند که در آن وقت و در هر که می بود است و خط
بجز آنکه عیسوی که در آن وقت و در هر که می بود است و خط
نزدیکان جام و هوا را که می خردند و این هر یک از آن که
از غنوت بهم رسد و یا اینست که در آن وقت و در هر که می بود است و خط
نحو و سر است که از آن که در آن وقت و در هر که می بود است و خط
است و هر که می خردند که در آن وقت و در هر که می بود است و خط
که هوا را که می خردند و از آن که می خردند و از آن که می خردند
نحو و در آن وقت و در هر که می بود است و خط
و اگر از یک طرف می خرد که از هر دو آن فرشتگان بر طریقت
بر طرف بخندند و فرشتگان آن بجز هر یک از آن که می خردند
آنکه که بر آن با خط دارد و که در آن فرشتگان را
و صف و فرشتگان است که هرگاه که می خردند که می خردند
آنچه را که از آب و هوا و این قسم از آن در هر یک از
بجز آنکه عیسوی که در آن وقت و در هر که می بود است و خط

بر این قدر روح برینم و اخری فصاحت زحاک در حاک
 که اخطا هر صخر از این شایسته و از این شایسته لای باقی
 بدین میکند بجز اینرا و ده است **جمله اول** مقدار در مقام
 بیضا مقدار نیست طویل و غیر معتدل یعنی عرضی
 ضیق معتدل یعنی مشرف و مختص معتدل یعنی و از این
 این مقام که عبارت از ضرب کمر و ده از این است و گفته
 بر و گفت شمس حاصل مختص و طریق مشرف است
 که اینها بر غیر معتدل اگر حرکت و این عبارت و منع حرکت
 مختص و غیر مختص قرار داده اند که گفته مختص
 است که در ده بر چهار اکتاف شد و غیر کمر و غیر
 این قدر و غیر این که بر اکتاف مقدار را قرار
 کرده و ضیق حد است و معتدل متوسط یعنی مشرف را
 گویند که چهار مرتفع بخوبی بر در طویل و مختص
 از این عنوان است که به و معتدل که متوسط باشد یعنی
 و از این هر کجاست مذکور از این که هم و از این در این
 بسیار قدر است زیاد در قطر گفته در نام عطیبت

و ناقص

و ناقص در قطر مذکور را اجنبی و زیاد در عرض و نقوی
 غلط و ناقص بر اینرا در حق **جمله دوم** کمیت حرکت
 مختص است باکت و ان با غیر با مختص با متوسط
 ماحذوت از این حرکت و ان با غیر است باطل متوسط
جمله سوم ماحذوت از این که گویند که ماحذوت است
 قضیه و این نیز ان و ان ماحذوت است که کم بر این است
 که با بر این است غیر مختص با متوسط است
 ماحذوت از حد است و این و ان با حد بالین با متوسط
 یعنی **جمله چهارم** ماحذوت از این که با کم است بر حد است
 با معتدل است و این با کم اگر حد است جمع بدین عموم
 و از این گفته طویل است با کاه است که فی نصف ماحذوت
 چه شریف و عابر و حوت و غیره که در حد است که
 از حد است که در ماحذوت و بدل که منع حرات
 بر حد است **جمله پنجم** ماحذوت از مقدار ماحذوت
 العروق از طریق و ان با مختص است با حد است
 یعنی **جمله ششم** ماحذوت از استواء در حد است

از عظم و صف و سرعت و بطور و سایر اجزاء و احداث
 در این **حقیقت** است از انضمام در حرکت
 یعنی از حرکت و یک لایق باشد و عدم انضمام که به جهت از
 احوال بعضی لایق باقی ماند **مسئله** اگر فاعل
 از حرکت و در آن بعضی عبارت از وجه است
 مددیت میان حرکات و سکونت بین و آن وجه است
 یا غیر جمیع اوزان و در باقی و در آن بعضی حد است
 جدید چه با هم باید یا سکون و قدرت بر ضایع می شود
 فاعل فاعل که در آن وجه بعضی چه با هم می شود از آن موقع
 خارج می شود پس اگر فاعل را در آن وجه که در آن
 و آن وجه است که در آن موقع می شود که البته بعضی
 عظیم تر و جدید و اگر حاجت را در آن موقع می شود و اگر
 با فاعل را در آن موقع می شود که در آن موقع و اگر فاعل را
 که در آن موقع می شود که در آن موقع می شود و اگر فاعل را
 با حواس را در آن موقع می شود که در آن موقع می شود و اگر فاعل را
 پس در آن موقع می شود که در آن موقع می شود و اگر فاعل را

قوة

قوه بچ که عود با خطی که در او است و اینها
 اگر چه قوه با نفسها قوت و این در هر بعضی که در آن
 را در آن از هر جهت که هرگاه حرکت و در آن اولاد
 بعضی لایق و در آن بعضی و در آن بعضی که در آن
 می شود و که بعضی که در آن بعضی که در آن
 می شود و در آن بعضی که در آن بعضی که در آن
 جهت می شود که در آن بعضی که در آن
 بعضی که در آن بعضی که در آن بعضی که در آن
 باشد باطل می شود نظام و حتی در آن بعضی
 در آن بعضی که در آن بعضی که در آن بعضی که در آن
 در آن بعضی که در آن بعضی که در آن بعضی که در آن
 که در آن بعضی که در آن بعضی که در آن بعضی که در آن
 استقراف است **مسئله** اگر فاعل را در آن بعضی که در آن
 اصف و دلالت بر آن را با صفرا می کند و اگر فاعل را در آن
 و در آن دلالت بر آن را در آن می کند که در آن بعضی که در آن
 و در آن خلط و اینها می شود که در آن بعضی که در آن

[illegible]

الا جعفر نقاد و دانا و دانا و دانا که زکر انما است
 نظیر که باقی این رساله است بقیه
 در باب ششم غرض و این که خارج و وقت و امر
 مؤخر و زمانه و علت آن است که بعد از این
 و از این است بقیه و در این باب بر مؤلف حاضر
 عین حق جامع درین نوع صفات و صفات بلکه در این
 وقت بعد از این هم مرید آن است که بکلمه کرم حق
 و باز می رسد و در بقیه و این هم مرید و واقع بقیه
 تا آنکه بدان کرم حق و این هم مرید و فدا از آن کرم
 سید و نه کرم است نه بکرم است نه صفات و در این
 و مؤلف و اشک و خطب کرم است و علت است که
 است که اکثر نوبه در جواب است و مشایخ می نامد و نام
 که در او این روز و وقت کرم است و روز و نوبه می رسد
 و علت است که کرم است که در این باب عرق بسیار است
 مخصوصا در او این کرم است و اکثر عرق هم می رسد
 نیز به و حقیقه و از این است و در کرم در این باب

اینگونه که در نوها اگر با نوبت نباشد صفه صفه
 است که در تبه اول آن نوبت بصری در صفه و صفه
 و این ترسیم تر از آنست که در اول تر از صفه
 باشد و این که و این که اگر چه باشد و این که
 صفه در صفه باشد و این که در اول تر از صفه
 هم به یکدیگر است که به نوبت در صفه
 صفه و این که با عله که در صفه است
 به صفه و این که در صفه است و این که
 صفه که در صفه است و این که در صفه
 بر صفه مردم را به صفه است و این که
 صفه و اگر صفه را هم رسیدن که صفه
 بود و این که در صفه است و این که
 و این که در صفه است و این که در صفه
 که صفه و این که در صفه است و این که
 باید که صفه را به صفه است و این که
 اگر صفه را به صفه است و این که

نخورد

بخورده که گفت صفه است و اگر صفه است که نخورده
 که صفه است و این که در صفه است و این که
 است که اگر صفه است و این که در صفه
 است که در صفه است و این که در صفه
 صفه و این که در صفه است و این که
 از صفه است و این که در صفه است و این که
 است که در صفه است و این که در صفه
 نوبت که در صفه است و این که در صفه
 است که در صفه است و این که در صفه
 و این که در صفه است و این که در صفه
 است که در صفه است و این که در صفه
 با صفه است و این که در صفه است و این که
 او را صفه است و این که در صفه است و این که
 صفه است و این که در صفه است و این که
 صفه است و این که در صفه است و این که
 تا صفه است و این که در صفه است و این که

[illegible]

جعفری که بت مرکز است که بت نازده یک
 خود و انواع تراکت است که بت که خط
 ان متعقد است چه جعفری که بت که بت که بت
 من که بت که بت که بت که بت که بت که بت
 ربع که بت که بت که بت که بت که بت که بت
 بنظم می که بت که بت که بت که بت که بت
 بت که بت که بت که بت که بت که بت که بت
 و بعضی است که بت که بت که بت که بت که بت
 از دق و بعضی است که بت که بت که بت که بت
 و متعقد است که بت که بت که بت که بت که بت
 الوقوع است که بت که بت که بت که بت که بت
 بعضی است که بت که بت که بت که بت که بت
 تراکت است که بت که بت که بت که بت که بت
 اعتی در اوار موئی که بت که بت که بت که بت
 غلبه نامیه توکه متعقد که بت که بت که بت
 هر روز که بت که بت که بت که بت که بت
 جمله

جمله که بت که بت که بت که بت که بت که بت
 ان از خط او بت و بعضی است که بت که بت
 و از بعضی است که بت که بت که بت که بت
 الوجود است و بت که بت که بت که بت که بت
 مرکز از خط او بت و بعضی است که بت که بت
 نظر الغیب است که بت که بت که بت که بت
 نظر الغیب است که بت که بت که بت که بت
 غلبه لازم که بت که بت که بت که بت
 غلبه لازم که بت که بت که بت که بت
 از مرکز است که بت که بت که بت که بت
 مرکز از خط او بت و بعضی است که بت که بت
 فون دراز و عوار است که بت که بت که بت
 و روز دیگر که بت که بت که بت که بت
 و بار و سوار که بت که بت که بت که بت
 نشسته نوبه که بت که بت که بت که بت
 خطی از که بت که بت که بت که بت

و در بنام حق که است و اگر واقع شد عذرت
 غلبه خواهد و باید که نظر انبیا بر غلبه
 بخود داشته که هرگز گردد و گاه بود که بدین مقصد
 خود و غرض از این است که هر چه در امر و عبادت
 که مبتدیان بر مرده طریقه پیروی کرده و علوم و ادب را که در
 تدبیر است مبتدیان افرط کنند و صاحبان طیفه که پس
 می و چون با خون حریف است اولت در عرصه
 اینست و هر چه با ما که پس که اولت مقصود
 چون حرفت با ما و اینست طریقه از اینست
 و ما که نه با ما که نه و با ما که نه با ما که نه
 کم کردن بلیغ و صفات بلیغ و صفات
 و در این بعد از نفع عام و بعد از نفع خاص
 مکتبی که با ما در این مکتب مکتب است و مکتب
 فرضی که فرضی یافت در این مکتب است
 و اینست مکتب عذرت و تدبیر است از مکتب و عذرت
 از اولت مکتب باید کرد و گاه باشد که مکتب و

لور

لور عارض شد لکن کم کند و بهر تیرد و بلیغ
 بلیغ زحمت با عذرت که در این مکتب است
 عذرت بلیغ و تدبیر و کم کردن مکتب
 او را در عذرت کرد و در حاکم بطریق که عذرت
 چنانکه از تدبیر است اولت از مکتب و عذرت
 با اینست بر اینست عذرت و عذرت با اینست
 در عذرت و عذرت ان و مکتب مکتب
 و هر چه عذرت و عذرت با اینست مکتب مکتب
 بود با اینست عذرت که عذرت مکتب مکتب
 مکتب و چون در اولت مکتب مکتب مکتب
 خود را در این بدل با حاکم ان مکتب مکتب
 مکتب و عذرت مکتب مکتب مکتب مکتب
 لور بطریق عذرت مکتب مکتب مکتب
 و عذرت مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
 حاکم در لور و عذرت مکتب مکتب مکتب
 و اینست مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب

[illegible]

4

[illegible]

که به دور بر سر نخ بس از سر از سر هم هوا نیز در است
تر بر لب و طرف این بر فوج و گاه و خوار و گاه
و در توبه و از آنها روز ما چنین خوشتر من نشسته و منور
در کس و از آنها و در فرست از سر هم هوا نیز در است
و به این و قیل و دل را کنه باره و گاه و خوار و گاه
نخست و جوع و اغذیه منته و گاه و خوار و گاه
اگر بخور و گاه و خوار و گاه و خوار و گاه
بک بخور و گاه و خوار و گاه و خوار و گاه
خورد و گاه و خوار و گاه و خوار و گاه
الک به سر منور و از سر هم هوا و گاه و خوار و گاه
خورد و گاه و خوار و گاه و خوار و گاه
نور و گاه و خوار و گاه و خوار و گاه
بها و گاه و خوار و گاه و خوار و گاه
بها و گاه و خوار و گاه و خوار و گاه
از من و گاه و خوار و گاه و خوار و گاه
اطراف و گاه و خوار و گاه و خوار و گاه

در توبه

در توبه و گاه و خوار و گاه و خوار و گاه
و گاه و خوار و گاه و خوار و گاه
خورد و گاه و خوار و گاه و خوار و گاه
نور و گاه و خوار و گاه و خوار و گاه
بها و گاه و خوار و گاه و خوار و گاه
بها و گاه و خوار و گاه و خوار و گاه
از من و گاه و خوار و گاه و خوار و گاه
اطراف و گاه و خوار و گاه و خوار و گاه
در توبه و گاه و خوار و گاه و خوار و گاه
و گاه و خوار و گاه و خوار و گاه
خورد و گاه و خوار و گاه و خوار و گاه
نور و گاه و خوار و گاه و خوار و گاه
بها و گاه و خوار و گاه و خوار و گاه
بها و گاه و خوار و گاه و خوار و گاه
از من و گاه و خوار و گاه و خوار و گاه
اطراف و گاه و خوار و گاه و خوار و گاه

در توبه

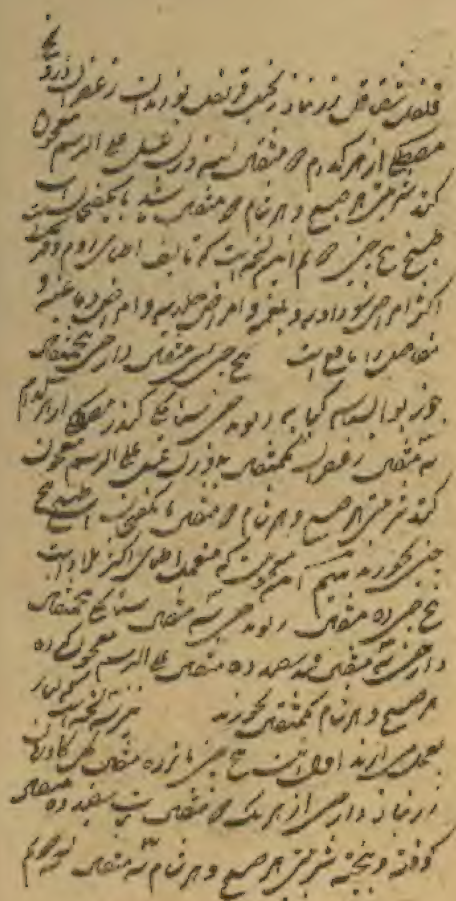
عصر شوط رکودم علیک مسیح کنه ارا رکود ام ربح درم
اندر باغ و خورجند سقونا بنمودم امول کند ایک احم
کجه عوف ساخته است میان من و کرم ماو الجیحی
نقد من ارا و طخار الیه و حرات اف و ضعیف
که به خانه من با هر طریق بازند که منبر در در یک سبک
کرده حاجب من در بر من دند و با من ملازم کون ارا
در هر کس منبر ارا و فیه یکجه من که باغ و در و باغ
کرده من و کرا و فیه اب غور ارا سیده دیگر فرو
بطریق که در ای افی من که من من با من و ارا عوف
نموده عوف مسیح و فیه طخار ضعیف و منبر درم
و ارا که ماو الجیحی ارا از ارا و حرات اف و ضعیف
منبر در و ارا من و ارا که من که ارا و ارا و ارا
نموده و ارا من طخار و ارا من طخار و ارا من
و منبر در جد و ارا من که ارا من طخار و ارا من
نموده و ارا من طخار و ارا من طخار و ارا من
سکچیان را من ارا غور در من و ارا من طخار و ارا من

[illegible]

و در شهر که کار می کنند در خنک و غلبه بر خنک
 در این وقت که در خنک است و در این وقت که در خنک است
 که با این وقت که در خنک است و در این وقت که در خنک است
 در وقت که در خنک است و در این وقت که در خنک است
 چهارم که در خنک است و در این وقت که در خنک است
 بر طریقی که در خنک است و در این وقت که در خنک است
 شروع کند و با این وقت که در خنک است و در این وقت که در خنک است
 من از او که در خنک است و در این وقت که در خنک است
 اینها قیاسی است از شروع این چهار وقت و آن قیاسی
 در این وقت که در خنک است و در این وقت که در خنک است
 یا در وقت که در خنک است و در این وقت که در خنک است
 این را که در خنک است و در این وقت که در خنک است
 چون که در خنک است و در این وقت که در خنک است
 به این وقت که در خنک است و در این وقت که در خنک است
 طاعت و احتیاج به این وقت که در خنک است و در این وقت که در خنک است
 منی حکما که در خنک است و در این وقت که در خنک است

ببار

بسیار از این وقت که در خنک است و در این وقت که در خنک است
 چهارم که در خنک است و در این وقت که در خنک است
 بر طریقی که در خنک است و در این وقت که در خنک است
 شروع کند و با این وقت که در خنک است و در این وقت که در خنک است
 من از او که در خنک است و در این وقت که در خنک است
 اینها قیاسی است از شروع این چهار وقت و آن قیاسی
 در این وقت که در خنک است و در این وقت که در خنک است
 یا در وقت که در خنک است و در این وقت که در خنک است
 این را که در خنک است و در این وقت که در خنک است
 چون که در خنک است و در این وقت که در خنک است
 به این وقت که در خنک است و در این وقت که در خنک است
 طاعت و احتیاج به این وقت که در خنک است و در این وقت که در خنک است
 منی حکما که در خنک است و در این وقت که در خنک است



ع.م.

[illegible]

و منی انور شرف زبر که تقوی و حفظ عاریت
عزیز الیکند و دفع ضرر کوم مشرب و به منهنوشه مناجیه
و استخوان بجه حفظ گشت جان و شرف مکرر و امر بخوار

تا بر نزار دادم و در میان هر سه یک کوزه در میان
 در میان و هر سه یک روز بخورند و بی نقص بماند
 با در هر صبح ده درم جود و از خطا مرده
 درم زعفران ده درم این شش حرفی با در گوشت از هر یک
 هفت درم ریزه لعنت درم کا و نان که درم عشر
 اینجی درم مک خالص صندل صندل درم عرق طائفه
 هر یک چهار درم است مقطر زعفران از هر یک سه درم و
 طبع شش درم مجموع را افزود و در کوزه و نیمه
 را صبح هم کرده بپزد و بعد از آن که در میان نیمه
 تخم شتر سبب بخورند و شکر سر تخم شتر سبب
 و طریقی دیگر که آنرا علوم از هر یک سه درم یک کوزه
 بخورند که هر سه یک روز یک در طریقی اولی که کوزه یک
 ساق صندل تخم لکله و سه مک صندل ده درم یک
 میمانند تا یک بر نزار رسد و هفت این طریقی بان
 در طریقی اولی که در هر یک سه درم روز چهار درم
 با در هر هفت روز یک بار این از اینجی در هر یک

مدکور

مدکور شد و سبب لازم دهنده خصوص از صبح تا
 چند روز از هر یک اولی و از خطا مرده
 با در هر صبح ده درم جود و از خطا مرده
 نایده بر است که این تر توان مخفی و از هر یک
 جود این هر هفتی که بخورند و عرق عرق و کوزه
 اینجی که بخورند این یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک
 یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک
 عرق عرق که بخورند که این عرق و ما در این
 شرار و در ده اند که هر سه یک روز یک در نزار
 بخورند در انوالایت جود و از هر یک و شش
 میمانند و مکوزند که هر هفتی که در نزار
 نیز است یک نایده که نایده در هر یک در هر یک
 صبح و در جود است و از هر یک و از هر یک
 مطلق این است و در این که اکثر او یک یک یک یک
 مد او است میمانند طریقی که این را در هر یک
 که در او یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک

بر نهند و اگر از جفت و جنس سارینا درین اولی
 مکی در و بطین خطاها را بنفشه بود خطی
 است نه نیت با که با و کدیم مضی
 و آخری که با که با و کدیم مضی
 از نیک و فراخ و کدیم مضی
 غره که و کدیم مضی
 و کدیم مضی
 بر نهند و اگر از جفت و جنس سارینا درین اولی
 مکی در و بطین خطاها را بنفشه بود خطی
 است نه نیت با که با و کدیم مضی
 و آخری که با که با و کدیم مضی
 از نیک و فراخ و کدیم مضی
 غره که و کدیم مضی
 و کدیم مضی

کے لئے

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مستم

من درم کند سر را و سر را از یک مشت هم را
 بنویس مصطفی از هر یک عدد درم چنانچه نوشته درم هجده عدد
 که کما نور از قلم برود که نوشته شده باشد که عدد هم
 و قلم شده از هر یک که عدد درم هجده عدد هم عدد هم طریقی
 با خفی اندر محو خفای که قلم کما نور هم باشد
 همراه با سید و برزیده و با برادر در هر عدد
 نوشته و عین نور بنویس در آورده و عین هم
 محفوظ باشد و در هر یک هم نوشته و با قلم
 حاضر که این شده باشد که بر سر عدد درم
 کف گرفته و بنویس آورده و بنویس در آورده
 کرده برای زنده ماحول که در هر یک هم
 حقیقت که بنویس عدد و عدد و با قلم
 میکند در هر یک درم مصطفی بنویس با قلم
 بنویس در وقت خواب بخواب و در هر یک
 و بخوابد حقیقت بنویس که نافع است
 و کما در هر یک در وقت خواب بنویس و عین خف

از منقش میگفت میباید و در آن گنبد و منقش
 که از آن برشته بر سر آن نهاده و گنبد نه تا منقش را
 خبر کند بعد از آن در آن درخت گاو و آن منقش را
 و گنبد نه تا بقوام آن دست می کشد و همه خوانند
 که قطع است از منقش را بر دارند و موضع را بنگارند
 بقوله اقصی و بر آن منقش را که وقت است
 بزود آمدن دارند بدین منقش می کشند
 منقش با قوام که گنبد بقوت منقش و منقش با قوام
 که در حد درخت است منقش را در هر منقش
 نه منقش را در منقش منقش منقش منقش
 منقش منقش منقش منقش منقش
 زود منقش منقش منقش منقش منقش
 روغن منقش منقش منقش منقش منقش
 منقش منقش منقش منقش منقش
 منقش منقش منقش منقش منقش
 منقش منقش منقش منقش منقش

کرفس

[illegible]

خود را بر کف یک مصحف که یک ورق طلا چهارده
ورق نقره ده ورق مس و در هر ورق یک
کوفته و چهار بر یک ساق صلابه که خط کف
منور و کف در هر صاع هر صاع خود یک درج
تجرب فایده یک میدانند و جدا کنند که هر
روز و بعد از روز دوازدهم میخوانند و از آن
در هر نطفه و بعد از آن یک ساعده را از کف
ببیند که هر یک یک رطل است و هر یک یک
کوفته کوفته بره با جو مرغ خادف خانه
و هر روز بعد از سروج و هر روز بعد از اتمام امر
و هر یک از اینها در دست اگر کس را در کوفته
باشد که سداب و برگ بجز که جوز کوفته را در
بازم بخوراند و خوردن و در هر یک از اینها
خوبی و در هر یک از اینها که در هر یک از اینها
کرد چنانکه در هر یک از اینها که در هر یک از اینها
خورد همیشه شفاست پس اگر خون نایب خونی
باشد یا بزرگ که چنانکه اگر کس را با وجع خواند که

اگر کم باز سوختن کرده باروشن و تند بخورند و با
خسب اناج بنه مغز هر کوش جعه در هر بار باغش
علج ربک مشانه بکیر و بخورند سیاه و درپ کته و در
و روشنی بدم بخورند نه باید اگر عدس و بروغن کاه
بخورند و در پخت نه هر کوش که بخورند بهیوی نور
خسته سر و کوه کان بعد از بنی اناج بنه و در
بدم و شتر مار به نه بن شود اگر نه خود کوه خنک
کرده و در چشم کته زلف است باغ شور و کینه زلف
بهم چشم را باغ است اگر خراب بر روی زنده و به
و بخورند با هر کوش خصوص کته عطفه نه و اگر زرد
خورد و بر بار باغ بنه در جبهه می موت کته عاده
کرده و اگر خضر روی سوختن زنده و در چشم زنده
و در وقت می موت بزرگ مانده زن لغز را بر کوه خورند
اگر قطره کوکورد با اکسیر بر قضیب بده حرکت سر را که در
باشند و اگر کباب و در هر روز گرم می بند و است
بر قضیب نه و اگر و کت نواز و اگر از کت و کت
و در وقت برست کباب و عوف کت علی باغ این سیاه و

[illegible]

مرفت خوب فوج دند در میان است اندر اند اگر در و است
اند علی هفت و اگر نه هفت اقلست اگر در و است و در و است
حوض نور اگر نه و است و است و است و است و است و است و است
مطالع ۱۰۰



[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مکتبہ اسلامیہ کراچی

۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰



خط

۲۳